**اصول، جلسه 38: 29/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد صحیحة اوّل زراره بود. در صحیحة اوّل زراره در فقرة سوم روایت، مسأله‌ای را مطرح کرده بود و در فقرة چهارم آن را به استصحاب، به تعبیر فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک، تعلیل کرده بود، که صحبت سر این بود که آیا این فقره چگونه دلالت بر استصحاب دارد.

ما در جلسة قبل نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که فرمایشی که حاج آقا فرمودند، فرمایش صحیحی هست که مرحوم آقای صدر هم به بیان دیگری البته به همین نتیجه خواستند برسند، ولی آن این هست که شخص قبل از نماز ظن به اصابت چیزی به بدنش داشته، فحص کرده، نگاه کرده، وارسی کرده ولی آن را پیدا نکرده. بعد از نماز نجاستی که دیده، این نجاست را یقین ندارد که با این نجاست نماز خوانده. بلکه کلی نجاست را دیده، ممکن است با این نجاست نماز خوانده باشد، ممکن است با این نجاست نماز نخوانده باشد. استصحاب جاری می‌شود، استصحاب به لحاظ حال بعد از نماز جاری می‌شود، و به این اعتبار که احتمال دارد که نمازش در حال طهارت لباس باشد، استصحاب بقای طهارت لباس می‌کند، هیچ مشکلی ندارد. ولی آقایان از عبارت روایت اینجور فهمیدند که سؤال در صورتی هست که یقین دارد که نجاست در هنگام نماز در بدنش بوده. اشکال مطرح می‌شود که وقتی یقین دارد با نجاست نماز خوانده، بعد از این‌که کشف شد که نماز در نجاست بوده، اعادة نماز نقض یقین به شک نیست، نقض یقین به یقین به طهارت هست. این اشکال را در رسائل و کفایه و اینها مطرح شده.

در کفایه مرحوم آخوند دو تا پاسخ نهایتاً می‌دهند. این دو تا پاسخ، حالا ریزه‌کاری‌های این پاسخ‌ها را من کار ندارم، آن اصل کاری آن محصّل پاسخ‌ها را عرض می‌کنم، یک پاسخ این هست که با توجه به این‌که در نماز در صورتی که انسان علم نداشته باشد، به نماز خواندن در نجس، همین‌که احراز طهارت کرده باشد، ولو به اصلی، قاعده‌ای کافی هست. بنابراین لازمة تعبیر مرحوم آخوند این هست که، لازمة مقتضای استصحاب، طهارت در حال صلاة این هست که ولو بعداً کشف خلاف بشود اعاده نداشته باشد. اعادة نماز بعد از کشف خلاف، این کشف می‌کند از این‌که استصحاب در حال صلاة حجت نبوده و می‌توانسته انسان کشف از جواز نقض و عدم حجیت استصحاب در حال صلاة داشته. یعنی در واقع بالملازمه عدم حجیت استصحاب را از نقض صلاة استفاده می‌کنیم. پس چون استصحاب حجت است، پس بنابراین لازم نیست اعاده کنیم. اینجوری مرحوم آخوند، چکیدة بحث ایشان این هست. و نهایتاً هم ایشان می‌گویند در یک ان قلت و قلتی تعبیرشان این هست،

«التعليل إنما هو بلحاظ حال قبل انكشاف الحال لنكتة التنبيه على حجية الاستصحاب و أنه كان هناك استصحاب مع وضوح استلزام ذلك لأن يكون المجدي بعد الانكشاف هو ذاك الاستصحاب لا الطهارة و إلا لما كانت الإعادة نقضا كما عرفت في الإشكال‏»

این یک پاسخ. یک پاسخ دیگری که مرحوم آخوند یک مقداری، ولو لحن بدوی‌شان این هست که این پاسخ را غیر از آن نحوة برخوردشان با آن پاسخ متفاوت است، ولی نهایتاً این پاسخ را هم به یک نحوی می‌پذیرند. از یک ناحیة دیگری اشکال می‌کنند در مورد این پاسخ. آن پاسخ این است، بعضی‌ها گفتند که چون امر ظاهری مقتضی اجزاء هست، تعلیل به این ملاحظه هست. شبیه همان اشکال را که در مسألة این‌که شرط صحت صلاة احراز طهارت باشد، شبیه همان اشکال را مطرح کرده که اینجا اعادة نماز نقض نیست. پاسخ می‌دهد که در واقع، شبیه همان پاسخ را با اللهم لا ان یقال داده که تعلیل به اقتضاء امر ظاهری به اجزاء به این تقریب هست که اگر اعاده واجب باشد موجب نقض یقین به شک در طهارت قبل از انکشاف خواهد شد. چون با توجه به این‌که امر ظاهری مقتضی اِجزاء هست، اگر قبل از نماز استصحابی موجود بود، این استصحاب لازمه‌اش صحت صلاة است، این‌که شخص می‌خواهد اعاده کند یعنی نمازش صحیح نبوده، یعنی آن امر ظاهری نبوده تا مقتضی ایذاء باشد. این تقریباً خیلی تفاوت جدی با آن مطلب قبلی ندارد. این است که مرحوم نایینی اینجا مطرح کردند که مرحوم آخوند امر ظاهری برای ایذاء را نپذیرفته، پاسخ این و بحث احراز طهارت را شرط دانستش را پذیرفته، در حالی که هر دوی اینها با توجه به یک کبرای محذوفه هستند. اگر این کبرای محذوفه بتواند تعلیل را تصحیح کند، هر دو جا می‌تواند تصحیح کند. اگر نتواند تصحیح کند، هیچ جایی نمی‌تواند تصحیح کند. به نظر می‌رسد مرحوم آخوند هر دو جا را با این کبرای محذوفه مشکلی ندارد. در امر ظاهری برای اجزا، اصل قضیه یک نکتة دیگر است که در حاشیه اشاره می‌کنند با یک فتأمّلی، فتأمّل دارند. در حاشیه وجه تأمل را اینجور ذکر می‌کنند.

«وجه التأمّل: أنّ اقتضاء الأمر الظاهري للإجزاء ليس بذاك الوضوح، كي يحسن بملاحظته التعليل بلزوم النقض من الإعادة، كما لا يخفى‏»

اصل قضیه این هست که امر ظاهری برای اجزاء این خیلی مطلب واضحی نیست و تعلیل کبرای محذوفه باید یک کبرای واضحی باشد، اشکال اصلی‌اش این هست. حالا مرحوم آقای صدر به یک بحث دیگری بحث را دنبال کردند، نمی‌خواهم وارد پاسخ‌های ایشان و بررسی ایشان بشوم. به نظر می‌رسد مرحوم آخوند عمده اشکالشان روی این جهت است.

بعد مرحوم آخوند می‌فرماید: «هذا غاية ما يمكن أن يقال في توجيه التعليل مع أنه لا يكاد يوجب الإشكال فيه و العجز عن التفصي عنه إشكالا في دلالة الرواية على الاستصحاب فإنه لازم على كل حال كان مفاده قاعدته أو قاعدة اليقين مع بداهة عدم خروجه منهما فتأمل جيدا.»

ایشان می‌فرمایند که این روایت یا دلالت بر قاعدة استصحاب می‌کند یا دلالت بر قاعدة یقین می‌کند. لا تنقض الیقین بالشک ظهورش این است که مراد قاعدة استصحاب هست. اگر ما این را حمل بر قاعدة یقین می‌کردیم، مشکل روایت حل می‌شد. خب حالا شما بگویید که چرا باید حمل بر قاعدة یقین بکنید تا این مشکل روایت حل بشود. وقتی حمل بر قاعدة یقین می‌کنید مشکل روایت که حل نمی‌شود، بنابراین وجهی ندارد که ما این روایت را حمل بر قاعدة یقین بکنیم. باید روایت را حمل بر استصحاب بکنیم و بگوییم نمی‌دانیم که نحوة تطبیق استصحاب در مورد به چه شکلی هست.

اینجا این کلام مرحوم آخوند.

در مورد کلام مرحوم آخوند یک بحثی اینجا ابتدا مطرح هست، در مورد این‌که آیا این‌که ایشان احراز طهارت را شرط می‌دانند، این را به عنوان اصل مفروض این مطلب درست هست یا درست نیست؟ به نظر ما، در جلسات قبل اشاره کردیم که بعضی روایات هست از آن استفاده می‌شود که احراز طهارت شرط نیست، بلکه خود طهارت شرط هست و روایات زیادی اصلاً در این مسأله هست، آن اصل مفروض را که احراز طهارت را ما شرط بدانیم، از جهت فقهی باید بررسی بشود که واقعاً همین‌جور هست یا همینجور نیست. حالا من با یک زاویة دید دیگری می‌خواهم این مطلب را مطرح کنم، آن این است که مرحوم آخوند در بحث اجزاء امر ظاهری نسبت به، اجزاء امر ظاهری، اشکال اصلی‌اش، نهایی‌اش که در پاورقی اشاره می‌کنند این هست که اجزاء امر ظاهری از امر واقعی اینقدر واضح نیست. به نظر می‌رسد که همین اشکال در مورد این‌که شرط صحت صلاة احرازش هم هست می‌آید. حالا ما اگر همین مطلب را هم صحیح بدانیم که شرط صحت صلاة احرازش هست، این مطلب اینقدر واضح نیست که از روایات مسأله استفاده می‌کند روات مسأله را نمی‌دانستند. سؤالات متعدد می‌کردند. حالا صرفنظر از این‌که نحوة جمع بین این روایات چی هست، که حالا من در مورد آن بحث می‌کنم. جمع بین روایات را ما چجوری باید جمع کنیم. ولی صرفنظر از این بحث، این‌که این همه الآن روایاتی که در این زمینه وارد شده که شخصی نمی‌دانسته و در لباس نجس نماز خوانده، این روایت‌های صحیح السند زیادی ما داریم، یک بابی در این زمینه در جامع احادیث هست، روایت عیص بن قاسم، عبد الرحمن بن ابی عبد الله، محمد بن مسلم، میمون صیقل یا منصور صیقل. روایت ابی بصیر. چند تا روایت ابی بصیر در این مورد با مضمون‌های متفاوت، روایت ابن سنان، روایت زراره، روایت سماعة. این روایت‌های مختلفی هست که در این مسأله وارد شده. روایت اسماعیل، در باب‌های دیگر روایت اسماعیل، روایت داود و این‌که حالا جمع بین این روایت‌ها چی است، یک بحثی هست این‌که این مسأله اینقدر واضح نبوده که بشود به وسیلة آن کبرای محذوفه را قرار داد و تعلیل را به ملاحظة، یعنی همان اشکالی که مرحوم آخوند در مورد اجزاء حکم ظاهری فرمودند، به نظر می‌رسد که در مورد این. حالا اگر ما احراز صلاة را شرط بدانیم و جاری می‌شود. حالا جمع بین آن روایات هم یک بحث دیگری هست که حالا بعد از بررسی کلام مرحوم آخوند به آن می‌پردازیم. این یک مرحله.

مرحلة دوم این‌که این دو تا پاسخی که مرحوم آقای آخوند فرمودند، مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که این دو تا پاسخ اصلاً دو تا پاسخ نیست، یک پاسخ است، به یک جا برمی‌گردند. ایشان اجزاء امر ظاهری نسبت به امر واقعی، این فقط در صورتی هست که شرط صحت صلاة اعم از طهارت واقعی و طهارت ظاهری باشد. و الا وجهی ندارد که امر ظاهری مجزی باشد از امر واقعی. این اشکال مرحوم آقای خویی.

آقای صدر یک پاسخی می‌دهند. من پاسخ را با یک کمی تغییر بیان می‌کنم. آن این است که اجزای امر ظاهری یک بیانش همین هست که ما از امر ظاهری کشف کنیم که شارع مقدس امر ظاهری را، یعنی شرط حکم واقعی را اعم از طهارت ظاهریه و طهارت واقعیه قرار بدهد. ولی یک بیان دیگر این هست که نه، در واقع علتی که اجزا دارد حکم ظاهری، آن این است که با وجود آن طهارت ظاهریه، امکان استیفاء غرض حکم واقعی وجود نداشته باشد. بنابراین یک غرضی حکم واقعی دارد. گاهی اوقات مرحوم آخوند در بحث اجزا فرمودند. اجزا گاهی اوقات به این جهت مجزی هست که با وجود حکم ظاهری، آن ملاک حکم واقعی قابل استیفاء نیست. حالا مثلاً مثال می‌زدند، می‌گفتند یک بنده خدایی را دستور دادند مثلاً غذای زعفرانی بخورد، برای این‌که یک بیماری‌اش خوب بشود. حالا این آمد غذای بدون زعفران خورد. این الآن دیگر نمی‌تواند غذای زعفرانی را بخورد، چون سیر شده. چون سیر شده امکان خوردن غذای زعفرانی در موردش نیست. بنابراین لازمة این مطلب اجزا هست به اعتبار این‌که دیگر امکان استیفاء. ملاک حکم واقعی وجود دارد، ولی امکان استیفاء ملاک حکم واقعی وجود ندارد.

البته اینجا یک مطلبی هست که اگر اجزاء به این مناط باشد، به مناط عدم امکان استیفاء مکلّف نباید زمینة حکم ظاهری را فراهم کند. یعنی کاری کند که حکم ظاهری موضوع پیدا کند. بنابراین لازمة مطلب، اگر ملاک وجود دارد، مکلف باید کاری کند که این ملاک استیفاء بشود، خودش را در معرض این چیز قرار ندهد. و لازمة این مطلب این است اگر علم به ملاک اجزا حکم ظاهری باشد فحص لازم باشد. چون با فحص انسان می‌تواند واقع را کشف کند، لا اقل احتمال کشف واقع وجود دارد، موضوع حکم ظاهری که مفوت ملاک حکم واقعی هست محقق نمی‌شود. به نظر می‌رسد اگر ما اجزاء حکم ظاهری را به مناط مفوتیتش نسبت به ملاک حکم واقعی، یعنی امکان استیفاء، بگوییم وقتی حکم ظاهری هست امکان استیفاء حکم واقعی تحقق پیدا نمی‌کند، اگر به این ملاک باشد، مکلّف نباید خودش را در موضوع حکم ظاهری قرار بدهد. بنابراین فحص باید لازم باشد، در حالی که در این روایت صریحاً تصریح کرده که وقتی شک کردی، لازم نیست فحص کنی، و فحص لازم نیست. پس بنابراین نمی‌توانیم از باب اجزاء، اگر اجزاء مراد این باشد، این مشکلی برای بحث اجزاء خواهد بود. این است که ما بگوییم برای این‌که این مشکل پیش نیاید، اجزاء را هم باید بازگردانیم به همان اوسع بودن شرط حکم واقعی. وقتی اوسع بودن شرط حکم واقعی قرار دادیم، این دو تا در واقع به یک معنا، کلام مرحوم آقای خویی دوباره باز می‌گردد که بحث اجزاء بازگشت می‌کند به بحث اوسعیت شرط واقعی. حالا خیلی این بحث همین مقدار فکر کنم. یک نکته‌هایی ممکن است اینجا ذکر کرده بوده، دیگر نمی‌خواهم این بحث را بیشتر از این ادامه بدهم.

یک بحث دیگری که اینجا مطرح هست، آن کلام مرحوم آخوند هست که مرحوم آخوند می‌فرمایند که این‌که این روایت اشکالی در آن باشد و ما نتوانیم اشکال را حل کنیم، ضرری به دلالت روایت بر استصحاب وارد نمی‌کند. چون به هر حال این روایت تا دلالت بر استصحاب دارد، یا مربوط به استصحاب است، یا مربوط به قاعدة یقین. با معنا کردن این روایت به قاعدة یقین، خب مشکل روایت حل نمی‌شود، بنابراین وجهی ندارد که ما از ظهور روایت در استصحاب رفعیت کنیم. حالا آیا این کلام درست هست یا این کلام درست نیست. به نظر می‌رسد که این کلام تام نباشد، همچنان که مرحوم آقای صدر هم اشاره می‌فرمایند. مرحوم آقای صدر به این بیان بحث را دنبال می‌کنند. می‌فرمایند که ما خبر ثقه، برای ما حجیتش موضوعیت ندارد. خبر ثقه بنابر تحقیق مقدمه است برای این‌که خبر موثوق باشد. و در جایی که یک خبر تشویش دارد و اضطراب داخلی دارد اجزاء خبر با همدیگر سازگاری درونی ندارند، این موثوق نیست، بنابراین از حجیت ساقط می‌شود، اصلاً ما نمی‌توانیم از این روایت چیزی برداشت کنیم. به این تعبیر، تعبیر را دنبال می‌کنند.

در حاشیه یک مطلب را مطرح کردند. در حاشیة مباحث الاصول آقای حائری. این اشکال را مطرح کردند که ممکن است شخصی بگوید چون ما اینجا علم اجمالی داریم به وجود خلل در این روایت، این علم اجمالی باعث می‌شود که ما بدانیم که یا راوی در انتقال جمیع قطعات روایت اشتباه کرده یا اصالة الظهور حجت نیست. بنابراین پاسخ این اشکال را به این شکل مطرح می‌کنیم که ما علم اجمالی به وقوع خلل یا در شهادت راوی نسبت به انتقال جمیع عبارات روایت، عبارت‌هایی که امام علیه السلام فرموده در این شهادت خلل رخ داده، یا اصالة الظهور حجت نیست. بعد ایشان در پاسخ این می‌فرمایند این بیان، بیان تامی نیست، اگر ما یقین داشته باشیم که امام علیه السلام در مقام شناخت مراد زراره از علم غیب استفاده نکرده، ما اصلاً اینجا باید بگوییم خللی در روایت رخ داده. و دیگر مجرای اصالة الظهور نیست. اینجور نیست که جای اصالة الظهور باشد. چون اصالة الظهور اینجا مجرا ندارد، ولی چون ما احتمال می‌دهیم که شاید شارع از علم غیبش استفاده کرده باشد و مراد زراره را فهمیده باشد. اگر ما این احتمال را هم بدهیم، دیگر این پاسخ، پاسخ تمامی نخواهد بود. به این بیان، بیان را دارند. حالا با یک مقداری ملاحظه بفرمایید با ریزه‌کاری‌هایی که در کلام آقای حائری توضیح داده شد.

من عرضم این هست که ما در جلسة قبل در مورد این‌که این روایت دلالت بر استصحاب دارد، نه دلالت بر قاعدة یقین، عرض کردیم این دلالتش بر استصحاب وابسته به بحث این‌که امام علیه السلام علم غیب اعمال نمی‌کند نیست. این‌که این بیان مرحوم آقای صدر را به این شکل بتوانیم دنبال کنیم. بحث اصلی این هست که اگر قرار باشد که از این روایت قاعدة یقین زراره اراده کرده باشد، باید ارکان قاعدة یقین تام باشد و این تنها در صورتی هست که یک نوع ملازمة عادی بین فحص کردن و علم به طهارت ثوب حاصل شده باشد. کسی که فحص می‌کند این الزاما علم برایش حاصل نمی‌شود که طهارت حاصل هست. حالا صرفنظر از این‌که آن نظر را ما به معنای فحص بگیریم یا نگیریم، آن بحث دیگری که آنجا مطرح کردیم، اگر نظر هم به معنای فحص باشد این فحص و علم به عدم نجاست ثوب ملازمه‌ای وجوب ندارد، و این‌که امام علیه السلام می‌خواهد به علم غیب تمسک کند، در شناخت این کافی نیست برای حل مشکل روایت. چون روایت فقط زراره برای فهم خودش نیست. اینها روایت‌های کلی هست. روایت‌هایی هست که افراد سؤال می‌کردند، یک سؤال شخصی نبوده، یک سؤال کلی بوده، برای این‌که مسأله روشن بشود، و پاسخ امام علیه السلام هم صرفاً برای یاد دادن مسأله به خصوص زراره نیست. فوقش این است که زراره یک مطلبی را اراده کرده باشد. افراد دیگر، نمی‌دانند که زراره چی اراده کرده. فهمشان از سؤال زراره از دریچة ظهور کلام زراره است. بنابراین نباید از ظهور کلام زراره خارج بشویم و به چیزهای خارجی مثل علم غیب و امثال اینها تمسک کنیم.

به نظر می‌رسد که بحث، آن بحث‌های علم غیب و امثال اینها را نباید مطرح کنیم. اینجوری کلاً به نظر می‌رسد باید گفته بشود. روایتی که یک نوع تشویش داخلی در موردش رخ داده، تشویش داخلی درش رخ داده، انسان یقین می‌کند اینجا خللی رخ داده. و یک راوی چیزی را منتقل نکرده. وقتی چیزی را منتقل نکرده، ما این‌که علم داشته باشیم اصلاً ظهور کلام به چه شکلی هست، ما علم نداریم. احتمال دارد یک چیزی در کلام وجود داشته، یک قرینة داخلی در کلام مانده، یک قیدی در کلام بوده که با وجود این قید ظهور روایت در استصحاب با مخاطره مواجه می‌شود.

حالا یک نکته‌ای را که مرحوم جد ما می‌فرموده، بد نیست این را عرض کنم. جد ما می‌فرموده که اگر یک عبارتی را دیدید، این عبارت معنا کردنش با دست انداز مواجه است. اگر معنا کردن روایت نیاز به تکلّف دارد. معنای سرراستی ندارد، در مرحلة اوّل شما می‌بینید آیا نسخه‌اش درست است یا نسخه‌اش درست نیست. بروید دنبال این بگردید ببینید که آیا واقعاً نسخة عبارت درست هست یا درست نیست. حاج آقا می‌فرمودند که من این مطلب را به مرحوم آقای مجتهدی تبریزی عرض کردم. ایشان مطلب را پذیرفتند، توجیهی هم برایش کردند. ایشان می‌فرمودند که این‌که عبارت معنایش نیازمند تکلّف باشد خود این اشتباه هست. بنابراین این‌که ما می‌خواهیم بگوییم در این عبارت از جهت نسخه‌ای خطایی رخ نداده، ما اینجا علم اجمالی به وقوع خطا داریم. یا خطا از جهت نسخه‌ای رخ داده، یا خطا از جهت متکلم رخ داده و متکلم نتوانسته آن مراد خودش را درست منتقل کند. و یک اشتباهی در انتقال. یعنی این‌که متکلم کلامی بگوید که فهمش نیازمند به تکلّف داشته باشد، خودش یک خطای معنوی است. پس اینجا یا ما یک خطای ظاهری و نسخه‌ای داریم، یا یک خطای معنوی داریم، با وجود این علم اجمالی به خطا اصالة عدم خطا در شهادت راوی جاری نمی‌شود. البته اینها همه در صورتی بود که کلام، کلام یک شخص عادی باشد. ولی اگر کلام، کلام معصوم علیه السلام باشد که آنها حالا صرفنظر از بحث عصمت، افصح المتکلمین هستند، خود همین باعث می‌شود که ما علم پیدا کنیم به این‌که خطا رخ داده. حالا در مورد افراد عادی هم متعارفاً ما ظن قوی پیدا می‌کنیم که این تحریف نسخه رخ داده. به دلیل این‌که افراد عادی هم به‌طور معمول کلامشان، کلام سرراستی است، کلام دست‌انداز دار از افراد عادی هم سر نمی‌زند. این است که مرحوم جد ما تعبیر می‌کردند اصل اوّلی این هست که در نسخه مشکلی اتفاق بیفتد در مورد افراد عادی هم به خاطر همین اشکالی هست که عرض کردیم که در مورد افراد عادی هم اصل اوّلی این هست که یک غلط نسخه‌ای رخ داده باشد، چون به ندرت کلام دست انداز دار از افراد، این اتفاق می‌افتد، به خلاف اختلاف نسخه و غلط نسخه که خیلی بیشتر از کلام متکلفانه صحبت کردن از افراد سر می‌زند. این کلام مرحوم آخوند.

ان‌شاءالله در جلسة آینده.

همة این اشکالات در مورد این بود که، این اشکالات، اشکالاتی که در این روایت بود در این مبنا بود که ما روایت را این گونه‌ای که آقایان معنا می‌کنند معنا کنیم. ولی اگر ما روایت را به آن شکل. ما عرض کردیم که این روایت همچنان که حاج آقا و مرحوم آقای صدر استظهار کردند، ظاهرش اینجور که آقایان معنا می‌کنند نیست. ظاهرش این هست که معلوم نیست که این نجاستی که بعد از نماز کشف شده است همان نجاستی باشد که قبلاً انسان به دنبالش می‌گشته، بنابراین، این‌که نماز را با نجاست خوانده باشد، احراز نشده. ممکن است نماز با نجاست خوانده نشده باشد، بنابراین استصحاب به لحاظ حال بعد از صلاة جاری می‌شود و مشکلی در روایت نیست.

حالا آن بحث که آیا احراز شرط هست یا احراز شرط نیست، این را حالا ان‌شاءالله در جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد. روایاتی که در این مسأله هست باب ۲۴ از ابواب نجاست جامع احادیث، این روایات را ملاحظه بفرمایید. این روایات را از رویش، روایت را بخوانیم، جمع بین این روایات را ببینیم چگونه باید اصلاً بین این روایات جمع کرد تا بعد این مباحث فقهی‌اش را هم انجام بدهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان